

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد در واجب مطلق و مشروط، تفاسیر مختلفی شده، تفسیر اول این بود که واجب مطلق آن واجبی است که منوط به شرط وجود نباشد. هر واجبی که وجود و تحققش، منوط به وجود است بالنسبه به او می شود واجب مشروط، ولی بالنسبه به غیر آن که شرط وجود است و عبارت است از قدرت، می شود واجب مطلق.

پس بنابراین همه واجبها بالنسبه به قدرت می شوند واجب مشروط، حالا قدرت ها مختلف است، فرض کنید که ناتوانی هست، منع خارجی است، حاجز نسبت به مکلف و بین مامور به است و این دیگر در یک سطح وسیعی آنچه را که محقق مفهوم قدرت است در این مساله دخالت دارد.

نسبت به این مساله خدشه وارد کرده اند که بنابراین صلاّات از وجوب مطلقه خودش ساقط می شود و صلاّات به عنوان واجب مشروط می شود در

حالتی که در اصطلاح، همه فقها، صلاة را به عنوان واجب مطلق می‌دانند و فقط بالنسبه به وقت صلاة واجب مشروط است، ولیکن بالنسبه به قدرت و امثال ذلک و سایر چیزها این واجب، واجب مطلق است.

برخلاف این مرحوم آخوند می‌فرماید هرچه که مستند به قدرت نیست و تعلق او به غیر قدرت است، بالنسبه به او واجب، واجب مطلق می‌شود در حالتی که در بسیاری از واجب‌های مشروط، مساله همین طور است، مثل خمس و زکات و حج و امثال ذلک که این‌ها متعلق و منوط به شرط وجوب نیست ولی در واقع آن را جزء واجب‌های مشروط آورده‌اند مثل حج که منوط به استطاعت است و استطاعت همان زاد و راحله است که از مقوله قدرت خارج است، چون قدرت یعنی توان و اقتدار بر فعل، و استطاعت، آن یک بحث‌اخص از قدرت است، در بحث اقتدار شخص ممکن است حج را ماشیا و متسکعاً هم انجام بدهد، قدرت دارد ولیکن استطاعت که همان شرط برای شرعی وجود است آن استطاعت را ندارد.

تفسیر دومی که ذکر شد عبارت است از اناطة واجب به شرایط اربعه که بلوغ و عقل و قدرت و صحّت باشد، که به آن واجب مشروط می گویند و آنچه که غیر از اینها هست آن خارج از این تعریف هست واجب مطلق گفته می شود باز نقض به صلاة شده که در صلاة مساله بلوغ و عقل و صحّت و قدرت لحاظ نشده است در حالی که صلاة معنون به واجب مطلق است.

تعریف سوم که شده برای واجب مطلق، تعریفی است که این تعریف را مرحوم صاحب فصول کردند و مرحوم آخوند هم این تعریف را پسندیده اند و تعنون واجب به مطلق و مشروط را مختلف می دانند، ممکن است، یک واجبی بالنسبه به بعضی از شروط و قیود مطلق و بالنسبه به بعضی از قیود دیگر مشروط باشد، مثالی که می زنند می فرمایند صلاة بالنسبه به طهارت و تحویل ماء و ازالة خبث و امثال ذالک مطلق است، اما نسبت به خود وقت، واجب مشروط است، قبل از دخول وقت، صلاة واجب نیست، این هم یک تعریفی که برای این شده است خوب مرحوم

آخوند این تعریف را می پسندند و استطاعت را هم جزو قیود و شروط واجب مشروط می دانند. برای تحصیل استطاعت، شارع وجوب حج را منوط به حصول استطاعت کرده است و از این باب حج بالنسبه به استطاعت می شود واجب مشروط، گرچه بالنسبه به أَشْهُرِ حَجِّ، این واجب مطلق است و خود اشهر حج که با حرکت رِفَقَه تَنجِز پیدا می کند و فعلیتش، زمان اتیان مراسم حج است که از نهم عرفه باشد که وقت اتیان از آن زمان است و زمان تنجز از اول شوال که اشهر حج است و همین طور زمان فعلیت همان زمان خود اتیان به اعمال است. قبل از این که به این مساله پردازیم. (البته راجع به واجب مطلق و مشروط همان طور که عرض کردم با این که مربوط به بحث ما نیست و ما فعلاً فقط در مورد استطاعت می خواهیم بحث کنیم اما از نظر روشن شدن مساله واجب مطلق و مشروط، که در مساله صلاة یک دفعه می بینید فتوا از زمین تا آسمان عوض می شود و برمی گردد، ما انشاءالله راجع به آن و کیفیت رعایت شروط اربعه و عدم رعایت آن و

اطلاقیتش و امثال ذلک مطالبی داریم.

فعلاً بحث، بحث قدرت است که اصولیون بالاتفاق، استطاعت را شرط برای مصادیق قدرت به حساب می‌آورند و استطاعت را شرط برای وجوب حج می‌دانند. طبعاً باید در این مساله فعلاً صحبت کنیم و تکلیفمان را با استطاعت روشن کنیم که این قضیه استطاعت به چه نحو مُحَقِّق قدرت است.

ببینید در قدرت دو بحث است، یکی بحث قدرت، به عنوان یک وصف و یک ماهیت عام، و دوم قدرت به عنوان قدرت و عدم قدرت.

یک وقتی بحث قدرت، به عنوان تقابل ضدین است یا بهتر است بگوییم تقابل سلب و ایجاب است، یک وقتی بحث قدرت، بحث تقابل عدم و ملکه است این نکته‌ای است که تا به حال از او غفلت شده است و به واسطه غفلت در این مساله این مطالبی که تا به حال شنیده شده و ارتکازات عرفیه‌ای که بر این اساس است بخاطر این نکته است که مسئله تقابل عدم و ملکه در استطاعت و قدرت، نادیده گرفته شده است، قدرت یعنی اقتدار بر فعل، وقتی

که می‌گویند شخص قادر است یعنی عاجز نیست، در مقابلِ عجز است که عجز عدم الاقتدار علی الفعل و علی الاتیان علی الفعل است و قدرت همان اقتدار بر فعل است و اقتدار بر فعل، معلولِ علل و اسباب و عواملی است که به عنوان علت تامّه، هر کدام از این علل و اسباب در جای خودش قرار نگیرد و حتی سلسله علیّت مُعدّات به نُود و نُه هم برسد قدرت علی الفعل در این جا منتفی خواهد شد.

مثلاً فرض کنید که فاعل برای انجام یک فعل، احتیاج به یک سری مقدماتی دارد، مقدمات فرض کنید تصور اهداف و غایات که جزو مقدمات شوقیه است و همین طور اراده و جزم، رعایت مصالح و تصورات مبادی فعل و جوانب فعل و شرایط و آن چیزهایی که لازمه برای فعل است، مصلحت و مفسده آن را در نظر بگیرد، میزان توان و قدرت خود را بر اتیان آن در نظر بگیرد که اصلاً می‌تواند برود یا نه، الان فرض کنید که خیلی ها کوه دماوند می‌روند، و تا بالای آن صعود می‌کنند و خیلی هم می‌آیند تعریف می‌کنند که آقا بیا ببین آن بالای کوه دماوند

چه خبر است؟ در آنجا هوا این طور است، (گرچه کوه الوند همدان از نظر اُبّهت، شاید بالاتر از دماوند باشد ولی ما ارتفاع را می‌گوییم، هرچه هست اولیاء خدا به کوه دماوند نرفته‌اند، ولی نقل می‌کنند می‌گویند باباطاهر به کوه الوند می‌رفته) خیلی برای ما تعریف می‌کنند که این طور است و آن طور است، می‌گویند وضعیتش چطور است؟ می‌گویند در این ارتفاع، میزان اکسیژن این قدر است بالاتر برویم اکسیژن کم می‌شود فشار می‌آید پایین، بعد من نگاه به خودم می‌کنم می‌بینم رفتن به اینجا برایم درست نیست، چرا که من اولاً فشار خون دارم و ثانیاً ناراحتی دیگر دارم که مثلاً، اطبا گفته‌اند از سربالایی نباید بروی، می‌گویم این جا، جای خیلی خوبی است ولیکن به درد ما نمی‌خورد و با آن امکاناتی که من در خود می‌بینم، رفتن به این ارتفاع برای من صلاح نیست و خطرناک است. (اتفاقاً یکی از اقوام ما هم خیلی وقت پیش، همان زمان شاه بود، بنده خدا جوان هم بود ولی نمی‌دانم چی شد ناراحتی قلبی هم داشته و حتی دکتر هم به او گفته بود که این

کار را نکند، با دوستانش کوه می‌رود و یک ثلث بالا که می‌رسند قلبش از کار می‌افتد و فوت می‌کند و او را می‌آورند از اقوام نزدیک ما هم بود) این اقتدار بر فعل را مکلف در خودش می‌بیند.

پس بنابراین، در قدرت، فاعل، در وهله اول خصوصیات آن مکلف به و مامور به را (حالا نه آن مکلف به و مامور به، بلکه همان فعلی را که می‌خواهد انجام بدهد حالا تکلیف هم نیست یک کاری را می‌خواهد خودش انجام بدهد) باید از نظر مصالح و مفاسد در نظر بگیرد و بعد نسبت به او شوق پیدا کند و بعد از شوق نسبت به او عزم و جزم پیدا کند و بعد از جزم به مرتبه اراده بر فعل میرسد چون بین جزم و اراده ممکن است چند هفته طول بکشد، منافاتی ندارد ولی در تمام این مدت اراده به حال خودش هست و فقط منتظر یک زمان مناسب برای اتیان فعل است، حالا وقتی که فاعل می‌خواهد در مقام فعل به این عمل اقدام بکند، این جا روبرو می‌شود با شرایط خارج، آیا شرایط خارج با آن اراده جزم او موافق است یا مخالف؟ دیگر اینجا از کنترل

او در می آید من الان می خواهم این کتاب را بردارم
اراده می کنم برای برداشتن این کتاب یک مرتبه آقای
فلانی می آید این کتاب را از جلوی من برمی دارد آن
دیگر در اختیار من نیست یا این که یک شخصی که
در کنار من است می آید دست مرا می گیرد او دیگر
در اختیار من نیست یا فرض کنید بادی می آید و آن
شیئی که در جلوی من است، آن کاغذی که هست
برمی دارد و این طرف و آن طرف می برد.

تمام تصور مبادی و شوق و عزم و جزم و اراده
که این ها مربوط به فاعل هست یک طرف در مقام
فعل که عبارت است از انبعاث عضلانی که این اراده
بیاید در این جوارح و با جوارح آن عمل انجام بشود
آن جا مستند می شود به موانع خارجی، بحث ما به
این مساله و به این نکته مربوط می شود که از نقطه
نظر شرایط خارج و موانع خارجی یا معدّات
خارجی، فرض کنید که من الان می خواهم بروم
تهران قصد می کنم که بروم مصالح را در نظر می گیرم
شوق اکید برایم حاصل می شود و بعد جزم و اراده
بعد می روم می بینم ماشین نیست و وسیله نیست، در

اینجا نمی‌توانم بروم چون علل معدّه برای این حرکت فراهم نیست پس بنابراین در تحقق اقتدار بر فعل غیر از اراده فاعل و غیر از عزم و جزم فاعلی باید که آن عزم فاعلی (دقت کنید در این جا نکته ای من یادم رفت بگویم این را بعدا صحبتی می‌کنیم) آن عزم فاعل و تصور آن غایات و تصور مصالح آن فعل در اراده فاعل نسبت به آن ، تأثیر اکید دارد تا فاعل اهداف این فعل و مصالح مترتب بر این فعل را در نظر نگیرد، چطور ممکن است نسبت به آن فعل عزم و جزم و اراده پیدا کند؟ مگر این که دیوانه باشد، فاعل عاقل، نسبت به آن فعلی که انجام می‌دهد غایات مترتبه بر آن اتیان و مصالحی که مترتب بر آن اتیان می‌شود و همین طور تبعاتی که بر این اتیان مترتب است تمام اینها را در نظر می‌گیرد آن وقت می‌گوید این کار را بکنم یا نکنم؟ این حرف را بزنم یا نزنم؟ توابع این حرف من چیست؟ پیامدهایش چیست؟ مصالحی که مترتب بر این است چیست؟ مضارّی که بر آن مترتب می‌شود با منافی که بر آن مترتب می‌شود در کنار هم قرار می‌دهد و در تطبیق آنها به

این نقطه فعل یا نقطه نفی می‌رسد، این یک نکته مهمی است.

نکته مهم تر از این به موانع و معدّات خارج از فاعل برمی‌گردد که فاعل می‌خواهد این را انجام بدهد، خوب مانع می‌آید جلویش، فاعل می‌خواهد حج برود، راه را می‌بندند، فاعل می‌خواهد فرض کنید که سوار طیاره بشود بلند بشود برود به حج از طیاره پیاده‌اش می‌کند و می‌گویند که پیاده شو و نمی‌خواهد به حج بروی (برای یکی از رفقای ما اتفاق افتاد) پیاده‌اش می‌کنند می‌گویند چون ویزا نداشتی نمی‌شود بروی! خوب این موانع در اختیار او نیست یا این که نه همه چیز آماده می‌شود برای رفتن یک مرتبه مریض می‌شود، و در منزل می‌افتد و بعد نمی‌تواند برود و این هم خارج از اختیارش است امور غیراختیاریه، که آن امور غیراختیاریه بعد از تعلق اراده بر فعل مانع و حاجز از اتیان فعل می‌شوند بحث ما به این مطلب برمی‌گردد به این نکته.

اصولیین که آمدند واجب را مشروط کردند به قدرت، این قدرت را اعم گرفتند از امور اختیاریه و

غیراختیاریه، آنچه که موجب اتیان فعل بشود، واجب نسبت به او می‌شود، واجب مشروط و هرچه که نه، به قدرت بر نمی‌گردد به غیر قدرت بر می‌گردد یعنی خود مکلف باید به دنبالش برود و خود مکلف باید فرض کنید که این را تحصیل کند آن را از دایره قدرت خارج کردند، یعنی فرض کنید که وقتی که وجوب صلاة تعلق می‌گیرد به وقت الزوال از وقت الزوال دیگر شارع نمی‌گوید اگر قادر بر تحصیل طهارت بودی، صلاة واجب است می‌گوید الان که زوال آمد دیگر صلاة واجب است، حالا این تحصیل طهارت به عهده خودت است خودت باید بروی، بلی یک وقتی می‌خواهد برود طهارت تحصیل بکند می‌بیند که او را بسته اند با زنجیر به درخت، البته به درخت که نمی‌بندند حالا فرض کنید مقیدش کردند به جایی، نمی‌تواند برود یا این که او را محصور کردند یا اینکه مثلا برایش مانعی پیش آمده و از نظر صحت و اینها مانعی پیش آمده دیسکش عود کرده و این از جایش نمی‌تواند برخیزد، آب در دو متری اوست ولی نمی‌تواند برود آب را تحصیل بکند شارع

می گوید بسیار خوب ، این طهارت مائیه در اینجا
و جوبش ساقط، طهارت ترابیه به جایش جایگزین
می شود دومتری او آب است ولی نمی تواند برود آب
به دست بیاورد) کسانی که دیسک می گیرند من
خودم به سرم آمده حتی پنج سانت هم نمی توانند
خودشان را تکان بدهند، یعنی آن قدر درد شدید
است که حتی پنج سانت هم انسان قادر نیست تکان
بخورد، دیسکهای شدید هست که ناراحتی های که
اصلا حتی اگر دست تکان بخورد خیلی شخص
متالم می شود) پس در این جا شارع آمده صلاة را
واجب کرده است، ولکن این قدرت بر طهارت در
این جا حاصل نیست.

نسبت به این مطلب، اصولیین بحث را بردند در
آن مواردی، که در آن موارد مساله به خارج از مکلف
و آن حیظه تکلیفی تعلق دارد قدرت را در آنجا بردند
و واجب را در ارتباط با او مشروط یا مطلق تصور
کردند البته مشروط تصور کردند مطلق که دیگر در
آنجا معنا ندارد مثل اینکه فرض کنید زوال، زوال که
عبارت است از حرکت خورشید و وقوف او در

مسقط الرأس این در اختیار مکلف نیست یا این که بالنسبه به عقل، عقل در اختیار مکلف نیست، بلوغ در اختیار مکلف نیست آن اموری که در اختیار مکلف نیست، و خارج از اختیار اوست، واجب نسبت به آن واجب مشروط می شود.

قدرت به عنوان عام، همان طوری که عرض شد، عبارت است از اقتدار بر فعل که مکلف قادر بر اتیان بر فعل باشد، قدرت بر فعل در مقابلش عجز است یعنی به چه فردی می گویند قادر بر فعل؟ به هر شخصی که از نقطه نظر علت تامه، برای اتیان فعل سلسله علیت به مرحله تمام برسد و موانع هم برای تحقق آن فعل مفقود باشد در این جا صادق است که قدرت در این جا محقق است که آن قدرت عبارت است از استعداد و قابلیت شخص برای انجام فعل این مساله، نه ارتباطی به مکلف عاقل دارد و نه ارتباطی به شاب دارد و نه به شیخ و حرم دارد و نه به صبی و رضیع دارد، همه این ها در این مساله واحد هستند یعنی همان طوری که ممکن است یک شخص عاقل بالغ، در سی سالگی قادر بر یک مساله

باشد ممکن است به واسطه این موانع این اطلاق عاجز بر او صدق بکند یا عدم القادر یا غیر قادر بر او صدق بکند. این جا قدرت از باب تقابل ایجاب و سلب است یعنی در این جا اتیان بر فعل، بدون ملاحظه هیچ علتی، اتیان بر فعل را قدرت می گویند عدم الاتیان را به او می گویند عجز، بنابراین یک طفل دوساله آیا قادر بر اتیان صلاة است؟ نخیر قادر نیست قطعاً صدق می کند که این قادر است یا قادر نیست؟ که البته قادر نیست یک طفل رضیع آیا قادر بر صوم است؟ نه نیست این تقابل، تقابل سلب و ایجاب است یعنی قدرت در این جا به عنوان یک هویت و ماهیت تکوینی خارجی غیر شرعی بحث قدرت در این جا بحث شرعی نیست، بحث تکوینی است، یک فاعل در اتیان فعل خودش، یا قابلیت برای اتیان را دارد یا ندارد به هر علتی می خواهد باشد، علت، علت شخصی باشد یا علت علل خارجی باشد این مساله فرق نمی کند این تقابل، تقابل سلب و ایجاب است.

اما صحبت ما در باب قدرت در تقابل سلب و

ایجاب نیست آنچه را که فقهاء آمدند و قدرت را جزو شرایط وجودی مامور به و مکلف به و تکلیف گرفتند، آن تقابل سلب و ایجاب است یعنی نسبت به مکلف به آن قدرت این نسبت، نسبت مشروط است، ممکن است مکلف قادر بر اتیان فعل باشد مثل این که فقط زوال شده است و این شخص هم مستطیع از طهارت هم هست و مستطیع از صلاة هم هست اصلا کاری به طهارت نداریم نسبت به خود صلاة کار داریم وقتی که زوال می شود، در این جا صلاة واجب است منتهی قبل البلوغ، نه، نسبت به قبل البلوغ واجب، واجب مشروط است قبل از زوال و قبل از بلوغ هر دوی این ها در تحصیل قدرت و عدم این ها در عجز و عدم تحصیل قدرت علی السواء هستند یعنی چطور این که قبل از بلوغ تعلق تکلیف نمی گیرد به غیربالغ، قبل از زوال هم تعلق تکلیف نمی گیرد به شخصی که بالغ و مکلف است هر دوی این ها شرط قدرت هستند یعنی هم زوال شرط برای وجوب صلاة است و هم بلوغ شرط برای اصل تکلیف و شرط صلاة است و کذلک

الاستطاعه که استطاعت قبل از حصول، موجب وجوب حج نیست بعد الاستطاعه حج واجب می شود پس استطاعت شرط وجودی برای محقق شدن خود حج می شود.

صحبت ما در این مساله به اتصاف قدرت و عدم قدرت به عنوان سلب و ایجاب نیست، صحبت ما به اتصاف به عدم و ملکه است ما در بحث قدرت در مباحث فلسفی یا مباحث منطقی بحث نمی کنیم که در این جا شما بیائید و قدرت را شرط برای این وجود بدانید یا شرط برای واجب بدانید که در آنجا در شرط وجوب، واجب می شود واجب مشروط در این جا می شود واجب مطلق و بحث قدرت در باب تکلیف در ظرف تشریح است نه در ظرف تکوین، وقتی که یک فقیه به تکالیف نگاه می کند واجب را نسبت به شرایط مقترن با خود و مقارن با خود به دو صورت آن واجب را می تواند لحاظ کند، آیا آن شرایط بعد از تعلق تکلیف برای مکلف حاصل است؟ یا آن شرایط بعد از تکلیف حاصل نیست؟ قبل از این که تکلیف تعلق بگیرد در آن بچه ای که

هنوز بالغ نشده است در آنجا اصلاً بحث از قدرت و عجز، بحث لغوی خواهد بود چون بحث اصلاً بحث عدم و ملکه است نه سلب و ایجاب، دقت کنید بزنگاه مساله این جاست این جا را باید خیلی روی آن فکر کنیم.

وقتی مولا هنوز به عبد حکم وجوب اکرام را نکرده که اکرم زیداً لیلۃ الخمیس در این جا اصلاً بحث این که این عبد قادر بر اکرام است یا قادر نیست بحث لغو است، هنوز امری نیامده از طرف مولا بحث قدرت را چه می خواهی بکنی هنوز از مولا نیامده اکرم زیداً لیلۃ الخمیس حالا بیائیم بگوئیم آیا این عبد قادر بر اکرام است، کدام اکرام؟ وقتی که اکرامی هنوز نیست قدرت بر اکرام یعنی چی؟ مثل این که بگوئیم آن کبوتری که بالای سقف نشسته بالای پشت بام نشسته آیا قادر بر اکرام زید هست یا نه؟ چه ربطی دارد اصلاً از بحث خارج است باید این قدرت بر اکرام، اکرامی باشد تا این که این قدرت صدق بکند حالا این عبد می تواند حکم مولا را امثال بکند یا نمی تواند امثال بکند؟ قادر بر امثال

هست یا نیست؟ قبل از این که مولا حکم به اکرام بکند قدرت بر امتثال و عدم قدرت امتثال چه معنایی دارد؟ بله اگر یک عبدی باشد که قدرت بر امتثال نداشته باشد و مریض باشد آن وقت بگوییم آقای مولا شما که دارید امر به اکرام می کنید این اصلاً مریض است آن وقت مساله اصلاً به عجز بر نمی گردد اشکال در بالاخانه مولا پیدا می شود که مولا با وجود عدم اقتدار عبد بر امتثال باز در اینجا حکم به اکرام می کند که اصلاً باز حکم در آنجا حکم لغو و عبثی خواهد بود.

پس بحثی که اصولیین در باب واجب مطلق و واجب مشروط می کنند ما اول باید در قدرت این بحث را بکنیم که این بحث قدرت در کجاست آیا این قدرت بحثی که ما می کنیم در ظرف تشریح است یا در ظرف تکوین است؟ بحث تکوینی اصلاً ارتباطی ندارد وقتی که حکم هنوز به صلاة نیامده قبل التشریح حالا در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله خود ایشان مُلهم بود و نماز می خواند و به آن کیفیت نه حالا فرض کنید افراد دیگر مثلاً مشرکین، مشرکین که هنوز مسلمان نیستند هنوز اصلاً دعوت

رسول الله صلى الله عليه وآله به رسالت افشا نشده
آیا مشرکین قادر بر صلاة هستند؟ نیستند این عدم
قدرت بر صلاة آیا قدرت تشریحی است یا تکوینی؟
این اصلا تکوینی است، چرا؟ چون اصلا امری
نیست در این جا نباید بگوییم که مکلف در این جا
قادر هست یا قادر نیست بحث قدرت در ظرف
تشریح این بحث اصلا منتفی خواهد شد اصلا امری
به صلاة نیامده که اصلا این مشرک قادر باشد که بعد
الامر صلاة را اتیان بکند یا قادر نباشد پس قدرتی
که در باب اصول از آن قدرت باید بحث بشود که
واجب را بالنسبه به قدرت بسنجند و ملاحظه کنند
که آیا آن واجب مطلق است یا مشروط که می رود
بحث درباره صلاة بالنسبه به تحصیل طهارت،
صلاة بالنسبه به استقبال، صلاة بالنسبه به ثوب
طاهر، صلاة بالنسبه به رعایت تنجز و خبثت و
حدیثت و... این ها مساله می رود در این جا اصلا
قدرت در ظرف تشریح است نه قدرت تکوینی که
مربوط به انجامش باشد خب معلوم است وقتی که
یک بچه ای هنوز تکلیف نشده قادر بر صلاة نیست
وقتی که یک بچه ای تکلیف نشده معلوم است قادر
بر حج نیست چون تکلیفش نیامده حالا بحث احکام

و این ها به جای خودش باقی است منظور الزام بر فعل و این هاست، پس بنابراین آن قدرتی که باید آن قدرت باشد و روی آن قدرت باید حساب بشود و روی آن قدرت باید در نظر گرفته بشود، اوامر شارع و ارتباطش با او، آن قدرت در ظرف تشریح است یعنی وقتی که حکم مولا بر وجوب یک امر آمد، حالا باید بینیم کدام یک از این شرایط خارجی که (حالا آن شرط صحت و اینها است) مورد اقتدار عبد هست و کدام یک نیست، بعد از این که امر مولا آمد بعد البلوغ امر آمد بالنسبه به صلاة امر آمد حالا که بالنسبه به صلاة امر آمد ... **إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا** ﴿النساء، ۱۰۳﴾ امر به صلاة آمد و این شخص هم بالغ شد، حالا نسبت به صلاة باید بینیم این صلاة نسبت به کدامیک از شرایط آیا مکلف قادر هست یا نیست بالنسبه به زوال می بینیم مکلف قادر نیست دستش بسته است باید زوال پیدا بشود تا مکلف بتواند پس این صلاة نسبت به زوال می شود واجب مشروط البته این مساله باز فعلاً بماند تا بعد راجع به این قضیه صحبت خواهیم کرد بالنسبه به طهارت، تحصیل طهارت مکلف می تواند برود انجام بدهد شارع بگوید وقتی که وقت زوال

شد بعد یک امر مجدد بکنی که حالا برو تحصیل
طهارت بکن، خب دنده‌ات نرم پاشو برو بکن دیگر
ده دفعه که نباید بگویند آن که مثل ما بیکار نیست نه
بابا شارع خیلی کار دارد آنقدر این خدا کار دارد
ملائکه اش کار دارند زمین و آسمان و این عوالم که
این وقت ندارد که یکی یکی اوامر پشت اوامر، یک
امر می گویند دیگر شنونده باید عاقل باشد خودش
باید برود بفهمد پس یک امر به وجوب صلاة می آید
بعد می گویند من صلاة بدون طهارت نمی خواهم
پس باید بروم تحصیل طهارت کنم می گویم خدایا
تو آیا امر کردی بعد از این صلاة که من وضو
بگیرم؟ آیا قدرت مرا در نظر گرفتی؟ می گویند یک
مقدار بلند شود گیوه‌ات را پایت کن دو قدم راه برو
اگر این جا دم حوض آب نیست اقلاب رودخانه
آب هست می گوئی من تا رودخانه بلند شوم بروم
وضو بگیرم؟ می گویند، بله، بلند شو، باید بروی، باید
بینی که اتیان امر چقدر برای تو اهمیت دارد آیا این
قدر اهمیت دارد که بلند شوی تا رودخانه بروی یا
نه؟ اگر اهمیت ندارد سرجایت بتمرگ.

بنده دیدم که بعضی ها آمده بودند در یک مجلس،

جشن عقدی بود که بعضی از این آقایان و علما

تهران که الان فوت کردند، بنده در آنجا شاهد بودم و با همین دو چشم خودم دیدم که اینها شب نماز مغرب و عشاء را نخواندند و قطعاً اگر می‌رفتند به منزل حداقل نماز مغربشان قضاء شده بود این را بنده با چشم خودم دیدم، البته در آن مجلس مرحوم پدر ما رفتند در اول مغرب رفتند و ما هم رفتیم آن پشت نماز مغرب و عشاء را خواندیم و بعد وقتی از اینها سوال می‌شود چرا اول وقت نماز نخواندی؟ می‌گویند آقا مهمانند! مهمان آمده! اکرام مهمان لازم است! اکرام مهمان لازم است و اقامه نماز لازم نیست؟! این هیچ ارزشی ندارد که نماز فوت بشود، درست شد حالا آنجا حالیمان می‌کنند آن طرف حالیمان می‌کنند که چه لازم بود، این را بنده با چشم خودم دیدم و البته تکرار هم شد منتهی در دفعه دومش که یک مجلس دیگری بودم به قضا نرسید ولی حدود ساعت یازده نماز مغرب را رفتند خواندند، ائمه جماعات!! که برای مردم دین رسول الله صلی الله علیه وآله را تبلیغ می‌کنند و اول الوقت رضوان الله را می‌گویند و آخرالوقت غفران الله را

می‌گویند. آن وقت این مساله این طور است حالا بدانید که بالاخره دین باید دست کی باشد بالاخره ما گاهی اوقات از این شیطانی‌ها می‌کنم.

شارع می‌گوید باید ببینید که آیا رفتن به لب آنجا ارزش دارد یا ندارد؟ این دیگر به عهده من نیست پس شارع حکم به تحصیل طهارت نمی‌کند، حکم به لباس که نمی‌کند، حکم به استقبال مجدد با اوامر مجدده و مستأنفه ندارد این چیست؟ در اختیار است و چیزی که در اختیار است نیاز به حکم مجدد ندارد آن چیزی که در اختیار نیست، آن را شارع باید تذکر بدهد، آن چیست؟ آن زوال است آن موقع غروب شمس است آن موقع فجر است آن موقع دخول شهر رمضان است آن در اختیار مکلف نیست ولی آنی که در اختیار مکلف است، آن نیاز به امر مجدد ندارد

پس اوامر تکلیفیه بالنسبه به آن شرایطی که وجود آن شرایط، اوامر تکلیفیه نسبت به شرایطی که وجودش در اختیار مکلف نیست آن می‌شود واجب مشروط، بالنسبه به اموری که در اختیار مکلف است خوب نیاز ندارد شارع آن امور را بیاید بیان کند به

امر جدید که امر جدید لباس طاهر باشد، استقبال داشته باشی فرض کن رفع نجاست خبیثه داشته باشی و امثال ذلک این مساله مربوط به قدرت است پس بنابراین با توجه به این قضیه ما در چه مساله‌ای می‌توانیم به یک فرد بگوئیم قادر یا غیرقادر؟ در کجا؟ در آنجائی که شخص در ظرف تکلیف باشد، روی این حساب آیا به بچه‌ای پنج ساله شما می‌توانید بگوئید این عاجز از تکلیف است؟ نمی‌توانید بگوئید چرا؟ چون بحث آمد روی عدم ملکه ، بچه پنج ساله اصلا تکلیف به او تعلق نمی‌گیرد تا اینکه قادر باشد یا نباشد پس قدرت و عدم قدرت از تقابل سلب و ایجاب خارج می‌شود، می‌آید در ظرف تشریح، در ظرف تشریح هم که آمد باید مکلف بالغ باشد، عاقل باشد این شرایط وجودی تکلیف را داشته باشد، حالا که این شرایط را دارد به او گفته می‌شود آیا قادر هستی یا قادر نیستی؟ اگر ظرف، ظرف تکلیف باشد می‌شود قادر ظرف تکلیف نباشد غیرقادر، قبل از زوال این شخص قادر نیست، بالنسبه عاجز است تقابل، تقابل

عدم ملکه است بعد از زوال متصف می‌شود به قدرت، قبل از زوال عاجز بعد از زوال قادر، بعد از دخول شهر رمضان قادر قبل از دخول شهر رمضان عاجز، فی اشهر الحج (حالا فی اشهر الحج موافقت با قوم این را می‌گوییم و الاً بعداً همه این مطالب پنبه اش زده می‌شود) فی اشهر الحج قادر قبل از اشهر الحج عاجز و امثال ذلك قبل البلوغ الی النصاب عاجز در زکات یا در تخمیس بعد از بلوغ الی النصاب می‌شود قادر این تقابل می‌شود تقابل عدم و ملکه حالا در این صورت استطاعت را که از شرایط قدرت گرفتند این استطاعت جزء کدام یک از این شرایط قرار می‌گیرد آیا در اختیار مکلف هست یا نیست؟ بیائیم به آن برسیم، با این بیان استطاعت آیا جزو شروطی است که تحصیلش به عهده شارع است آن باید زوال را بیاورد آن باید بلوغ را بیاورد، حالا در مورد بلوغ که اصلاً بحث خروج موضوعی دارد گفتیم جزو تقابل اقسام سلب و ایجاب است، حالا فرض کنید، در مورد بحث دخول شهر رمضان، دخول اشهر حج، نصاب و امثال ذلك آیا شارع باید

استطاعت را بیاورد یا استطاعت در اختیار ماست؟
کدام است؟ در اختیار ما می‌شود. پس چرا آمدند
استطاعت را شرط وجوب قرار دادند نه شرط
واجب؟ انشاء الله تتمه بحث فردا.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد